اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم­الله الرحمن الرحيم

الحمدلله ربّ العالمين و صلّی الله علی سيدنا رسول­الله و آله الطيبين الطاهرين المعصومين و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعين اللهم وفقنا و جميع المشتغلين و ارحمنا برحمتک يا ارحم الرحيم.

بحثی را که در بحث متن شروع کرديم به اين­جا رسانديم عواملی که به اصطلاح تأثيرگذار است در اين جهت دوتا از نکاتش را عرض کرديم، نکته ديگر اين­که گفتيم خيلی مناسب است به اصطلاح امروزی­های ما يک درختواره­ای از حديث شيعه چه به لحاظ جغرافيايي چه به لحاظ تاريخی ترسيم بشود و از اين راه به اصطلاح مسأله را تحقيق کنيم، عرض شد که کيفيت حديث شيعه از سال هشتاد تقريباً شروع شد تا سال صد و پنجا که در مدينه بود و به کوفه رسيد، به بصره هم هست در همين زمان است تقريباً می­شود گفت يک خط رو به شمال است و تدريجاً از کوفه و بصره به بغداد رسيد بعد از آن هم به طرف شرق، به طرف قم آمد، در قم رو حديث خيلی کار شد يعنی انصافاً کارهای بسيار خوبی رو حديث انجام دادند فهرست نوشتند نسخه­شناسی کردند، کارهای خوب انجام دادند و مخصوصاً در اول قرن چهارم که مثلاً مرحوم کلينی متوفای سه صد و بيست و نه ايشان مثلاً يک تنقيحی از روايات کرد، مرحوم ابن الوليد متوفای سه صد و چهل و سه يک تنقيح بسيار خوبی از مصادر اصحاب فهرست خوبی نوشت به جای بحث اسانيد اجازات را مطرح کرد و نسخه نگاری بسيار خوبی را نسخه شناسی بسيار خوبی را مرحوم ابن الوليد ارائه داد.

س: قم بود ابن وليد؟

ج: ظاهراً قم بوده مثلی که اصلش قمی نيست،

8: 2

و بعد هم رفت به طرف نيشابور که اين هم نسبتاً کار بسيار خوبی بوده ليکن بيشتر قائم به شخص است خيلی به عنوان حوزه مستقلی خبر نداريم يعنی قائم به شخص فضل ابن شاذان است و خيلی به لحاظ نسخه و صحت نسخه و اين­ها هم خيلی قابل ارزش است اما متأسفانه خيلی الآن از آن اطلاع نداريم راه اطلاع ما هم تقريباً اصلاً توسط کلينی توسط شاگرد ايشان محمد ابن اسماعيل است که از ايشان هم آشنايي خوبی نداريم کسان ديگر هم هستند مشکلات هم دارد مثل آن عبدالواحد ابن، محمد ابن عبدوس يعنی عطار نيشابوری که صدوق آثار فضل را توسط ايشان نقل می­کند که آن خب مشکل هم دارد، آن آثارش مشکل دارد، به هر حال می­شود گفت تقريباً آثار فضل در اين­جا مثل يک ميوه درخت است اما اين­که يک درختی باشد و قبلش و بعدش يک ريشه­ای در نيشابور باشد و شاگردها و اين به اصطلاح حالتی چون ما بحث­مان الآن بيشتر جنبه درختواره و بحث است، بعد هم يک مقداری رسيد تا حدود کش و سمرقند اين آخرين حدی است که ما می­دانيم و اين در اين مرحله در اينجا رو رجال نسبتاً بيشتر کار شد، چندين تأليف رجالی ما در اين­جا داريم و دو چهره تقريباً معروف که آثارشان در اختيار ماست مال اين­جا هستند عياشی و مرحوم کشی، البته از اين­که مرحوم کشی مستقيم از جبرئيل ابن احمد فاريابی نقل می­کند مستقيم از نصر ابن صبا، احتمالاً آن­ها را هم جزو همين آثار حساب بکنيم، اين آثار هم به اصطلاح در تا حدود شايد سه صد و پنجا، چهل و پنجا يعنی يک حالتی فرض کنيد حالت رشد دارد يعنی فرض کنيد اگر ما عياشی را که درک ابن فضال پسر کرده و ابن فضال پسر تاريخ وفاتش نداريم بايد حدودهای دويست و هفتاد، هشتاد باشد، تا همين حدود، تا سه صد و چهل و پنجا تقريباً اگر بتوانيم بگوييم اين بوده بعد ديگر اين مکتب بازهم می­خوابد يعنی از نظر تاريخی ديگر ادامه ندارد مکتب سمرقند و اين­ها و آنچه که الآن ما از اين داريم در حقيقت همين کتاب کشی است که آن­هم شيخ طوسی درش تصرفاتی کرده، تلخيصی کرده، اختيار انجام داده، که آن هم الآن دقيقاً نکته اختيار ايشان برای ما روشن نيست آيا تصحيح بوده چه بوده؟ حالا توضيحاتی داده شده خيلی روشن نيست و عياشی از عياشی تفسير به جا مانده که متأسفانه به لحاظ اين­که اين قسمت نصف کتاب است و از آن نصف کتاب هم نصف تفسير فقط متن آمده سند نيامده، بعدها در کتب روايي ما که نظرشان به تفسير روايي بوده چرا ادامه داشته اين تفسير، يا اين­های که مجامع بودند هدف­شان جمع آوری بوده اما چون سند ندارد خيلی مورد کارهای علمی قرار نگرفته به طور کلی، از عياشی آنی که مسند داريم مطالبی است که در کشی از ايشان نقل می­کند به هر حال عياشی مرد ملای است از همين تفسير ايشان هم چنين ظاهر می­شود که ايشان مصادر خوب فراوان در اختيار داشته بسيار مصادر خوب، يعنی گاهی در يک موضوع واحد ايشان سه­تا يا چهارتا روايت می­آورد در صورتی که شيخ طوسی يکی می­آورد و همان راوی مأموم ايشان مصدر بيشتری داشته متون بيشتری در اختيارش بوده ليکن همين مشکلی که در تفسير عياشی هست نبودن اسناد است، شايد من يکی ديدم که مسند است يک روايت در تفسير، شايد يکی دوتای ديگر هم باشد، چون به يک مناسبتی من آن روايت را شرح می­دهم آن­جا توضيح می­دهم که آن روايت مسند است،

س: يکی دوتا سند کامل است

ج: يکی فعلاً ديدم چون می­خواهيم بخوانمش بعد می­گذارم بعد می­خوانم توضيحاتش را بعد عرض می­کنم و الا ديگر نداريم در اين تفسير موجود، حالا يا از دست آن آقا افتاده يا خيال کرده اين مثلاً آخر سند است ملتفت نشده، يا از دست رد شده حالا به هر حال فعلاً داريم يک مورد واحد داريم که اين ديدم، فکر می­کنم شايد لا به لا يک مورد ديگر هم به ذهن من بوده فکر می­کنم و العلم عندالله و اين کتاب کشی هم، آن وقت اين قسمت ميراث سمرقند ما نه سابقه خيلی فراوانی دارد، نه لاحقه دارد ديگر از سه صد و چهل و پنجا اين شرح و اين منطقه جغرافيايي ديگر بسته می­شود و کتاب ايشان توسط پسر عياشی به بغداد می­آيد، و تا آن­جايي که ما فعلاً خبر داريم، حالا ببينيد محمد ابن مسعود در کتب شيخ صدوق نيست فکر می­کنم شايد در يک­جايي اسم محمد ابن مسعود ديده باشم در کتب شيخ صدوق فکر می­کنم، استادش که نيست اما،

س: يعنی نقل می­کند ازش

ج:

38: 7

برای فهرست، غرضم اين­که نه می­خواستم اين نکته را بگويم که نمی­دانيم چرا جعفر ابن محمد ابن مسعود اين کتاب را در قم تحديث نکرده می­خواستيم اين اتصال را به اصطلاح،

س: ازش نقل نکرده

ج: در بغداد تحديث کرده، اصحاب بغدادی ما مثل شيخ و نجاشی و اين­ها از ايشان نقل کردند، در قم تحديث نکرده به خاطر اين­که در بغداد تحديث شده، و بخش­های به اصطلاح فهرستی دارد، بخش­های رجالی دارد، فهرستی يعنی به مناسبت و الا مستقلاً فهرستی ندارد، بعد از مکتب بغداد يواش يواش در متون ما وارد می­شود،

س: در کتاب چيز هست، کتاب شيخ مثلاً در خصال حدثنا مظفر ابن جعفر

ج: سمرقندی

س: حدثنا جعفر ابن محمد ابن مسعود عياشی عن ابيه،

ج: پس اين سمرقندی است که مظفر ابن جعفر؟

س: بعد قال حدثنا

ج: نه می­خواستم بگويم جعفر به قم نيامده آن هم مثل خود سمرقندی است

س: چندتای که الآن در خصال هست همه­شان شروع سند با همين آقای سمرقندی است

ج: سمرقندی است

س: بلی

ج: يعنی بعد از عياشی ضعيف بوده من خيال می­کردم همين پسر عياشی و اين مظفر ابن جعفر که خود اين­ها را هم ما نمی­شناسيم الآن اما

س: فعلاً هم همين طور است همه­اش با مظفر است بعد جعفر است

ج: اما مثلاً چرا کتاب کشی را نقل نکردند قمی­ها؟ نمی­دانيم الآن خبر نداريم اما بغدادی­ها چرا؟ بهش اعتماد کردند و بعد از بغدادی­ها بعد از مرحوم شيخ شيخ هم يک تلخيصی کرد که روشن نيست از قرن هفتم که يواش يواش شروع می­شود بحث­های رجالی پيش شيعه، مرحوم ابن طاووس بعد دوتا شاگرد ايشان ابن داود حلی و مرحوم علامه اين يکی از مصادر اصلی می­شود، تبديل به يکی از مصادر کتاب کشی، و حتی شبهه اين بوده که نسخه اصل هم پيش اين­ها موجود بوده پيش مرحومی، چون جايي علامه از کشی نقل می­کند که در اين نسخه نيست ليکن بعيد می­دانم نسخه اصل می­خواهد خيلی بزرگتر از اين باشد فکر نمی­کنم به هر حال،

س: صدوق سمرقند رفته بوده يا اين؟

ج: بلی بلی رفته، خراسان رفته، خراسان و ماوراء النهر رفته، اين مال نقل آن­جايش است، غرضم اين است که می­گويم اسم محمد ابن مسعود در ذهنم بود در آثار صدوق ديدم اما کجا يادم نبود، ياد می­آيد يک­جايي ديده بودم معلوم می­شود آن­هم توسط همين جعفر پسر عياشی، عرض کنم که خدمت­تان آن از وقتی که مباحث رجالی شروع شد اين ميراث سمرقند خيلی اوج گرفت يعنی ديگر در کتب بعدی­ها تقريباً همه حالا مثلاً تفسير را خيلی اوج نگرفت به خاطر اين­که مسند نبود، حالا بحث سند و اين­ها نداشت، در مجامع، در کسانی که مثل بحار جمع کردند، برهان، نورالثقلين در اين­ها می­آمد، يا مثلاً کتاب­های که اعم است مثل فرض کنيم بحار، مثل وسائل اين­ها، مستدرک در اين­ها می­آمد اما در متون کار اصلی فقهاء نبود يعنی بيايند در کتب فقهی­شان از آن نام ببرند نبود، اما کتاب کشی ديگر جزو متون شد يعنی وارد شد، و از آن زمان علامه تقريباً می­شود گفت سه نحوه يا چهار نحوه برخورد با اين بوده يکی اين­که آنچه در کشی بوده قبول کردند ولو سند ضعيف باشد، به لحاظ سند خود علامه اين طوری است، می­گويد روی الکشی مدحاً، آن سند آن متن ضعيف است يا همين اشکالی که آقای خويي دارد که گاهی اوقات راوی خود نفس شخص است خودش نقل می­کند مدح خودش را علامه به اين­ها توجه نمی­کند، علامه به اين قسمت توجه ندارد، نه به سند توجه دارد نه به اين­که راوی مدح خودش است، خودش دارد مدح خودش را از امام نقل می­کند مرحوم علامه به اين قسمت­ها توجه نمی­کند.

خب بعد از او ديگر نمی­خواهد اسم ببريم رجالی­ها ديگر تقريباً هم نسخه شيخ قدس الله نفسه که موجود بوده در حله استنساخ شده مرحوم سيد ابن طاووس در يکی از اين کتاب­هايش خطبه­ای يا سعدالسعود است يا کتاب فرج المهموم است نسخه مقدمه­ای شيخ را بر کتاب کشی نقل می­کند در اين نسخه­های موجود نيست چاپ شده نيست آنچه که سيد ابن طاووس نقل می­کند، مرحوم آقای مصطفوی هم در مقدمه اضافه کرده، در خود کتاب کشی موجود به نقل ابن طاووس اضافه کرده، آن وقت انصافاً اين هست بعدها مناقشاتی رو سند يا راوی نفسه اين­ها هم شده بعدها مناقشاتی شده اين راه دوم بوده، سومش هم اخيراً ديدم آقای تستری در قاموس خيلی اغلاطش را گرفته، نديدم قبل از ايشان حتی بعد از ايشان هم البته به اندازه ايشان عبارت کشی را می­آورد می­گويد و فی کلامه تحريفات تصحيفات آن وقت می­گويد قوله اين صحيحش اين است، بعض جاها را هم آدم حس می­کند برايش مکاشفه شده يعنی واقعاً فهميدن آن معنای صحيح به مکاشفه اشبه است از لفظ در نمی­آيد انصافاً اين را بايد قبول کرد که خيلی حالت عجيبی دارد اين مطالبی را که مرحوم ابن طاووس دارد مرحوم آقای تستری دارد، اما به ذهنم می­آيد که کامل نيست حالا نمی­دانم چرا؟ چه بوده که ايشان همه کشی، چون جای ديگر هم اشتباه دارد ايشان تذکر نمی­دهد علی ای حال اين سومين راه است که تحريف­ها و تصحيف­ها را سعی کردند البته مرحوم قهپايي هم يک تعليقاتی دارد نسبت به کشی و عناوين کشی و اين­ها به هر حال تدريجاً کتاب کشی يکی از ارکان کتب رجالی ما می­شود و خيلی شاخ و برگ پيدا می­کند، نحوه برخورد اصحاب هم با آن مختلف است يک نواخت نيست و انصافاً تا الی يومنا هذا هنوز در حوزه­های ما ارزش خودش را حفظ کرده و انصافاً غير از اين جهاتی که حالا آقايون در تراجم آوردند اما کتاب کتاب نافعی است شيخ که می­گويد کثير المنافع حرف بدی نيست منافع دارد، نجاشی هم می­گويد کثير الاغلاط آن هم حرف بدی نيست غلط هم زياد دارد اما منافع هم زياد دارد و يک نکات خاصی است حالا مصادرش از کجا گرفته ديگر آن بر می­گردد به يک عالم ديگر، غرضم اين است که از ميراث ماوراء النهر خيلی زياد حالا فرض کنيم جعفر و بعد هم اين مظفر که اين­ها مشاهر نيستند، ديگر تدريجاً اين ميراث در آن­جا حالا يا تشيع از بين رفته يا مثلاً کسی نبوده يا ما خبر نداريم، اطلاعات ما خيلی محدود است مثلاً اين مظفر ابن جعفر سمرقندی را نمی­شناسيم به نظرم فقط شيخ صدوق راجع به ايشان ترضی کرده، ترجمه­اش را بياوريد فکر نمی­کنم حالا مثلاً معجم آقای خويي را بياوريد می­نويسد به نظرم فقط ترضی شيخ صدوق است خود ايشان الآن در ذهنم آشنا نمی­آيد مظفر ابن جعفر سمرقندی رضی الله عنه به نظرم، تشيع ظاهراً دارد اما شناخته شده الآن در ذهنم نمی­آيد علی ای حال آن وقت راجع به اين ميراث سمرقند ميراث قم را هم که اجمالاً توضيح داديم، ماند ميراث خود بغداد که يک توضيحاتی راجع به ميراث اوليه و دومي­اش را بعد عرض می­کنم ميراثی که می­رود به طرف شام شايد در يک برهه­اش بد نبود مثلاً فرض کنيد همين نعمانی رضوان الله تعالی عليه يک چندتا از آقايونی هستند که در آن­جا بودند در حلب و شام و اين قسمت­ها بودند بعد نيستند تأثيرگذار هستند اما بازهم حس می­کند آدم با مکتب بغداد خيلی

35: 15

ندارد، نجاشی هم آثار ايشان را به نحو کتابت نقل نمی­کند کتب الیّ فلان و کان وصيه خيلی نمی­دانم حالا يا بغداد نيامده و ميراث­هايش يک مقدار بعدها رنگ و بوی غلو را می­گيرد که علی رأسهم مثل کتاب الهداية الکبری حُزينی، حَسينی، حُسينی، حسين به اصطلاح حسين ابن همدان کتاب ايشان است به قول نجاشی، له کان يقول بالمذاهب الفاسده همچون عبارتی دارد علی ای حال ايشان جزء نصيری­هاست و جزو غلات است و منحرف است کاملاً و به لحاظ حديثی ميراث­های خوبی دارد ايشان، خيلی­ ميراث­هايش خوب است اما خودش مخلط است خوب استفاده نکرده، گفته شده تحف العقول شاگرد ايشان است اگر درست باشد اين مطلب، چون هنوز هم من مطمئن نيستم اگر درست باشد شاگرد تميز است يعنی انصافاً کتاب تحف العقول ليکن هم هداية الکبری از حوزه­های ما حذف شد، هم تحف العقول حذف شد نيستند در حوزه­های ما خيلی، تحف العقول از قرن دهم اولين بار توسط مرحوم شيخ ابراهيم ابن سليمان قطيفی ايشان از اين کتاب نقل می­کند، اگر درست باشد ايشان سه صد و هفتاد، هشتاد وفاتش است شش قرن از قرن چهارم ديگر ما از اين کتاب خبر نداريم تا قرن دهم نه اسم کتاب مطرح است نه مؤلف يعنی کتاب بوده و الآن هم تصادفاً تدريجاً بعد از اين­که کتاب اشتهار پيدا کرد، کتاب يکدفعه يک شهرت خيلی واسعی پيدا کرد، به حيثی اين­که مرحوم مجلسی آن را در بحار آورده و اعجب از او مرحوم شيخ حر اين را جزو کتب مشهوره معروفه اصحاب که اجازه عام به ايشان دارد اين هم خيلی عجيب است، يکی از موارد اشتباه مرحوم شيخ حرّ اين است،

س: طروق اجازات قبلی نيست تحف العقول

ج: اصلاً، اسمش هم نيست، ايشان عده­ای از کتب را می­گويد با همين اجازه عامه نقل کردم اسم تحف العقول را هم می­برد،

س: يک چيزی را صدوق در جلد4 در مشيخه گفته و ماکان فيه عن محمد ابن مسعود العياشی فقد رويته عن مظفر ابن جعفر،

ج: پس از مشيخه هم، از صدوق من پس شايد در فقيه ديدم اشتباه،

س: عنه عن جعفر ابن محمد ابن مسعود عن ابيه، بعد آقای خويي در ترجمه­ ايشان هم فقط همين نکته را دارند ترضی علي، پيش آقای خويي دوتا مدخل دادند يک مدخل دوازده هزار و چهار صد و سه، دوازده هزار و چهار صد و چهار، دوازده هزار و چهار صد و سه، فرمودند عن مظفر ابن جعفر ابن محمد ابن عبدالله ابن محمد ابن عمرو ابن علی ابن ابی طالب،

ج: سيد هم بوده معلوم می­شود از سادات اموی، علوی بوده

س: عنه تل­اکبری اجازة کتب العياشی،

ج: اما تل­اکبری بغداد بوده احتمالاً به نحو نامه بوده وصيت بوده مراسله بوده مکاتبه بوده،

س: ايشان اين را در باب من لم يرو عنهم آورده بعد در مدخل بعدی

ج: معلوم می­شود شيخ طوسی اين را دارد شايد آقای خويي دقيقاً نقل نکردند، قاعدتاً نه آن شايد هم آن آمده مثلاً بغداد نمی­دانم شايد آمده بغداد ايشان،

س: اين قبلی مظفر ابن جعفر ابن محمد بود، حالا اين يکی دوازده، چهار صد و چهار، مظفر ابن جعفر ابن مظفر است، فقط ايشان اين­که العلوی الاموی من مشايخ الصدوق قدس سره و ترضی عليه فی المشيخه فی طريقه الی محمد ابن موسی العياشی و ذکره فی العيون و فلان و

12: 19

بعد آقای خويي می­فرمايد که اقول عن مظفر هو مظفر ابن جعفر ابن محمد متقدم و عليه فمحمد جد المظفر لقبه المظفر ايضاً

ج: خب شايد اسمش بوده، اسم نسبت به جده، نه خب ديگر معلوم می­شود ايشان قبول نکرد، آن وقت ايشان از رجال شيخ من لم يرو بياوريد رجال معلوم شد آقای خويي آن ترجمه­اش را که تل­اکبری از ايشان اجازه دارد از رجال شيخ نقل کرده آن وقت به نظر من اگر در کتاب فقيه باشد يک مورد يا دو مورد است فقيه را بياور ببينيم محمد ابن مسعود چندتا بهش شروع کرده فکر می­کنم يک مورد يا دو مورد است،

س: در رجال الشيعه مدخل شماره 3 سريال يعنی سری، شش هزار و سه صد و هشت، صفحه 442 چاپ جامعه مدرسين عن مظفر ابن جعفر ابن عبدالله ابن محمد ابن عمرو ابن علی ابن ابی طالب عليه السلام روی عن تل­اکبری اجازة کتب العياشی محمد ابن مسعود ابن محمد ابن عياش سلمی عن ابيه جعفر ابن محمد عن ابيه ابی النذر يکنی اباطالح

ج: عن ابيه؟

س: ابی النذر

ج: نه قبلش

س: عن ابيه جعفر ابن محمد

ج: اشتباه چاپ شده عن ابنه بايد باشد چون جعفر پسر عياشی است، روی کتاب العياشی عن ابنه،

س: بلی بايد ابنه باشد

ج: ابنه بايد باشد، معنا ندارد ابيه که معنا ندارد، چون اگر ابيه يعنی تل­اکبری از پدرش نه خود ايشان اجازه دارد، آن وقت به اصطلاح خود چيز را بياوريد محمد ابن مسعود را شيخ و نجاشی بياوريد در فهرست من خيال می­کردم خودشان هم جعفر را ديده باشند اين معلوم می­شود نديدند شايد نجاشی ديده باشد بعيد می­دانم، نجاشی را بياوريد محمد ابن مسعود العياشی، يعنی معنايش شيخ از تل­اکبری از ايشان شايد نقل می­کند اما نجاشی به نظرم مستقيم نقل می­کند در ذهنم هست که تل­اکبری در وسط نبوده، نجاشی دارد ابوالنذر محمد ابن مسعود،

س: خيلی مفصل است نهصد و چهل و چهار محمد ابن مسعود ابن محمد ابن عياش

ج: الی آخر

س: ثقه صدوق عند هذه الامه و کان يروی عن الضعفاء کثيراً حالا کجا برويم؟

ج: بعد کتبش را می­گويد

س: و صنّف ابوالنصر کتب منه کذا کذا که ليست خيلی خيلی بلندی است بعد آخر می­فرمايد اخبرنی ابوعبدالله ابن شاذان قزوينی قال اخبرنا حيدر ابن محمد سمرقندی قال حدثنا محمد ابن مسعود، اين حيدر

ج: شايد شيخ جعفر دارد، من می­دانم جعفر بغداد آورده آثار را

س:

35: 22

از ايشان، از عياشی يک صدتا کتاب اسم برده خيلی است

ج: خيلی طولانی است فهرست کتبش خيلی طولانی است ليکن اين­ها به ما نرسيده يعنی مشکل کار يعنی در اين درختواره خيلی جا ندارد،

س: حيدر ابن محمد که درست است چون که در فهرست شيخ طوسی اين آقا مدخل دارد، حيدر ابن محمد

55: 22

سمرقندی فاضل جليل القدر من

0: 23

محمد ابن موسی عياشی فقد روی جميع مصنفاته و قرئها عليه و روی الف کتاب من کتب الشيعه بقرائة و اجازه و هو يشارک محمد ابن مسعود فی رواية کثيره و يتساويان فيها،

ج: هم همدوره شده معاصرش بوده هم استاد مشترک دارد هم ازش نقل می­کند هردو،

س: خود مدخل عياشی در

ج: فهرست

س: بلی، ايشان گفته له کتب کثيره تزيد علی مأتين

29: 23

بعد ذکر فهرست کتب ابن اسخاق النديم، ليست خيلی بلندی که آورده در متن خيلی زياد

ج: بعد حدثنی ندارد،

س: و مما صنفه من رواية العامه هم حتی دارد سيره ابوبکر و عمر و عثمان و تک تک اين­ها را همه داشته حتی سيره معاويه هم داشته، اخبرنا بجميع کتبه و روايته جماعة من اصحابنا عن ابی المفضل عن جعفر ابن محمد ابن

ج: گفتم جعفر هست بلی، يادم می­آيد جعفر بود چرا، معلوم می­شود ابوالمفضل از جعفر نقل کرده چون نجاشی هم آثار ابوالمفضل را دارد مع ذلک نجاشی اين­جا از ابوالمفضل نقل نمی­کند معلوم می­شود اشکال داشته معلوم می­شود نجاشی به ابوالمفضل اشکال داشته اما شيخ قبول می­کند جماعة من اصحابنا هم شيخ مفيد است و ابن هاشر است و ابن عبدون است و حسين ابن عبيدالله غضائری هست و اين­ها هستند مجموعه اصحاب ايشان،

س: جستجوی سر دستی که انجام دادم حالا خيلی هم قابل اطمينان نيست دوتا روايت در فقيه

ج: نه گفتم يک يا دوتا،

س: شايد هم بيشتر باشد حالا فهرست که گشتم اين مقدار است

ج: فعلاً همين دوتا بايد باشد علی ای حال مکتب به اصطلاح ماوراء النهر بعدها توسط شيخ و نجاشی احياء می­شود به خاطر رجالش نه به خاطر آثار عياشی، اما آثار عياشی هم می­ماند، آثار عياشی در رجال هم هست در رجال کشی هم هست و اين قسمت از مکتب بعدها مخصوصاً در زمينه رجال و تا حدی هم تفسير چون تفسيرش خيلی به اصطلاح نقطه سنجی دقيق ندارد شايد اين قدر مورد توجه نبوده، اين هم راجع به اين مکتب، بلی آقا؟

س: همان دوتاست

ج: بلی، اين هم راجع به اين مکتب، راجع به اين مکتب همان طور که مرحوم نجاشی صحبت کردند حالا من يکی يکی مکاتب را انصافش اين مکتب به لحاظ متن حديث يعنی متن نوشتاری ولو شامل سند هم بشود انصافاً چون دور بود حالا نجاشی می­گويد کان يروی عن الضعفاء حالا می­گويد اشکال سرش نبوده اشکال سر مشايخ است از مشايخی که نقل می­کند ضعفاء هستند انصافاً مشکل دارد اين مکتب يعنی الآن که تا به کشی هم سنداً هم متناً مشکل دارد هردوش مشکل دارد يعنی انصافاً اگر ما بخواهيم نقادی متن حديث بکنيم متن هم شامل سند، اين مکتب به اصطلاح ماوراء النهر خيلی تميز و سليم به ما نرسيده يعنی متأسفانه آن نسخه­ای که رسيده شيخ است يا حالا اين، يا شيخ تصحيح درست نتوانسته بکند يا نسخه اصولاً غلط داشته که نجاشی هم می­گويد به هر حال اين مشکل بوده در اين نسخه ايشان هست، و عرض کرديم بعدها در اين زمان ما تا زمان ما، عده­ای به اين کار دست زدند هم در سند هم در متن، کارهايي را ديدند اين مکتب هم زود از بين رفت خيلی ادامه پيدا نکرد مثلاً فرض کنيم پسر عياشی بعد هم آن مظفر، يک چند نفری که محدود بودند و خيلی، مثلاً فرض کنيد همين مظفر هم حالا ايشان می­گويد تل­اکبری از ايشان اجازه دارد ليکن احتمال می­دهم به نحو مراسله باشد مکاتبه باشد صدوق هم احتمالاً رفته آن­جا سمرقند از ايشان تحمل کرده اما اين­که اين­ها در حوزه­ها آمده باشند و تأثيرگذار در حوزه­های ما باشند نيستند، تأثيرگذارشان فعلاً همين رجال کشی است و بعد هم تفسير عياشی فعلاً تأثيرگذاری از اين مکتب نداريم.

مکتبی که می­رود به طرف شرق به اصطلاح ما مبتلا می­شود به نصيريها، نصيريها هم خيلی اهل حديث و تحديث و خود همين کتاب حسين ابن همدان کاملاً واضح است که ايشان مخلط است کاملاً، حالا کتاب تحف العقول هم که مال اين­جاست اين قدر درش تخليط ما نمی­دانيم، اما در اين کتاب حسين ابن همدان تخليط می­بينيم، اين متن،

س: مکتب اصلی نصيريه همين شام است

ج: بلی اين قسمت­ها و غلات و اين­ها چون اين­ها مناطق جبلی بوده، می­گويند خود محمد ابن نصير به آن جبال رفته، چون در مناطق جبلی بودند دور بودند، و لذا آنچه که به خود محمد ابن نصيرها نسبت داده شده چون خيلی غلط و غلوط است متناً و سنداً غلط و غلوط است می­رود تا آخرين حدی که ازش داريم ما در اين مکتب مصر است، مکتب اين هم با اين­که امکانات علمی اصطلاحی، مثلاً فيزيک و شيمی و نجوم و اين­ها و در يک نوع کلام و حالا فلسفه به يک معنای در مصر رواج پيدا می­کند، و مرکز اين­ها می­شود اين قسمت حديث شيعه خيلی جا نمی­افتد يعنی داريم اما خيلی و بعد هم خيلی مرتبط نمی­شود يعنی اولاً خود اسماعيلی­ها که دويست و نود و هفت می­آيند در مصر و تدريجاً که آثاری را توليد می­کنند ما مثلاً تا سه صد، چهار صد، چهار صد در کتاب کنزالفوائد کراجکی می­گويد سمعت بمصر من فلان، حدثنی بمصر، می­رفتند بعضی از شيعه­ها اما خيلی تأثيرگذار نيست، آنچه که ما الآن فعلاً در اختيار داريم و در اختيار ما قرار دارد از اين مطلب يکی دعائم الاسلام است مال قاضی نعمان مصری، يکی هم اشعثيات است اين دوتا را داريم و متفرقات هم داريم، نجاشی هم مثل جعفی، صابونی به اصطلاح الفاخر ايشان، آن­که فقه است حالا ما بحث­مان در حديث است نجاشی هم يکی دوتا، يکی از مشايخش مشايخ مستقيمش نه، ايشان ساکن مصر بوده استادش از ايشان در مکه اجازه گرفته حالا اسمش در ذهنم نيست اما در نجاشی ديدم اين را هم داريم اما زياد نيستند، اشعثيات را يک وقتی حالا خودم هم گشتم پيدا نکردم کجا ديدم؟ اما مطمئن هستم سه صد و چهارده به بغداد آمده از سالی، و بعد هم راه­های ديگر هم آمده که آن سهل ابن احمد ديباجی معروف­ترين نسخه­ای بوده که آوردند ليکن اشعثيات هم جا نيفتد، نسخه­اش جا نمی­افتد هم نجاشی نسخه را نقل می­کند هم شيخ نقل می­کند و نجاشی دوتا کتاب را در حقيقت به عنوان اشعثيات می­گيرد، يعنی اين هم برای ما هنوز روشن نيست که چرا دوتا کتاب؟ چون اين اشعثيات را محمد ابن محمد ابن اشعث کوفی کوفی الاصل بوده رفته به مصر در مصر مانده ايشان اين کتاب را از موسی نقل می­کند پسر اسماعيل پسر امام کاظم موسی ابن جعفر، آن وقت مرحوم نجاشی دوتا مدخل زده يکی اسماعيل زده يکی موسی ابن اسماعيل اين هم روشن نيست که اين اشعثيات موجود ما ظاهراً دوتايي است، حالا چرا اين طور شده؟ اين کار را نجاشی کرده، يعنی اين در نجاشی آمده، به نظرم شيخ فقط يکی زده همان محمد ابن محمد ابن اشعث يا اسماعيل پسر موسی ابن جعفر اما نجاشی دوتا زده هم اسماعيل ابن موسی ابن جعفر هم موسی ابن اسماعيل است و به هردو کتاب نسبت داده و راوی هردو هم همان ابن الاشعث است، و خب چون بالاخره فاطمی­ها در مصر ايشان سه صد و پنجا و يک است به نظرم ابن الاشعث يا پنجا و سه وفاتش، قدرتی داشتند، حتی يک شبی خوانديم اين­جا ابن عدی در الکامل فی الضعفاء رفته مصر ايشان را ديده اصلاً اين نسخه را هم از ايشان گرفته و چون نسخه به هر حال نسبت داده شده موسی ابن جعفر و امام صادق و امام باقر و حضرت زين العابدين و سيدالشهداء و اميرالمؤمنين، سعی کرده مؤدابانه کتاب را نقادی بکند کتاب اشعثيات را نقادی بکند، که مثلاً ثابت نيست اين کتاب، خيلی عبارات مؤدبی آورده که اين کتاب کتاب ثابتی نيست، به هر حال کتاب اشعثيات بار اول حدود سه صد و چهارده، که بعد هم شيخ و اين­ها طريق دارند نه شيخ ازش نقل می­کند و نه صدوق و ديگران، نقلی نمی­کند ازش با اين­که اين نسخه به بغداد آمده، بعدها توسط مرحوم راوندی در عوات به اسم دعوات همين نسخه سهل ابن احمد ديباجی را نقل می­کند،

س: يعنی ايشان باعث رواجش می­شود

ج: نه نمی­شود بازهم رواج پيدا نمی­کند، تصادفاً ايشان نسخه را از اين کيست؟ شهيد رويانی بهش می­گويند مال شافعی، از توسط اين شافعی نقل می­کنند از بزرگان شهيد به اصطلاح از بزرگان شوافع ايران است مال رويان، رويانی است چه است؟ رويانی شهيد،

س:

30: 32

ج: جويباری نه، جويانی الامام الرويانی، رويانی

س: رويانی شمال ايران است

ج: بلی از رويان شمال است ايشان تصادفاً چون يواش يواش عليه به اصطلاح فاطمی­ها شروع کردند صحبت کردند، ايشان هم يک چيزی اضافه کرد، گفت اصلاً اين­ها مسلمان نيست اين­ها ملحد هستند ايشان اولين کسی است که اسماعيلی­ها را ملاحده به اصطلاح، الآن هم عرض کردم جنوب خراسان هنوز آن دهاتی که هستند به ايشان می­گويند ملاحده، هنوز هم اين اسم مانده،

س: چرا اسمش را تغيير داد دعوات، اسم محتوای رويش گذاشت

ج: نه گفت اين­ها ملحد هستند اصلاً،

س: کتاب که،

س: اشعثيات به نام دعوات

ج: دعوات اين نمی­دانم حالا چرا ايشان، اين همان نسخه اشعثيات است

س: همان را به اسم دعوات

ج: به اسم الآن دعوات راوندی چاپ شده، چرا گذاشت نمی­دانم، آن وقت رويانی نقل می­کند همين نسخه را و راوندی از ايشان نقل می­کند ليکن اين بار هم باز نسخه جا نيفتاد، اين بارهم نسخه متأسفانه جا نيفتاد بارهم سوم در حدود هزار و دويست و هفتاد و هشت، هشتاد، هفتاد يک نسخه­ای از هند می­آيد که همين نسخه است اين نسخه را مرحوم حاجی نوری در مستدرک نقل می­کند از اين زمان جا افتاد،

س:

47: 33

نوشته که ناحيه­ای است مابين طبرستان و بحر خزر، از ناحيات مازندان، ابوالحسن رويانی از اهل رويان است، و او اول کسی است که به الحاد کفر اسماعيليه فتوی داد،

ج: ملاحده هم اين را ترورش کردند اين شهيد که بهش می­گويند شهيد رويانی به دست خود اسماعيلی­ها ترور شد، همان اسماعيلی­ها که ايشان لقب ملاحده به آن­ها داد،

س: گفتند حالا که ما ملحد هستيم،

س: اسم با مسمای باشد

ج: اسم با مسمايي، الآن جزء بزرگان شافعی­هاست، و آرائش در فقه در اصول مطرح است رويانی مطرح است بلی انصافاً مرد ملای هم هست بد نيست من نگاه کردم آرائش را، علی ای حال جزو بزرگان شوافع است ايشان، فکر می­کنم جزء مکتب شوافع خراسان هم باشد نه بغداد فکر می­کنم اينش را دقيقاً نمی­­دانم قياساً دارم عرض می­کنم علی ای حال،

س: در منبری، زن­ها حرف می­زدند پای منبر، گفت اين زن­ها همان­ها هستند که امام حسن را کشتند، گفتند تو را هم می­کشيم

ج: تو را هم ملحق به امامت می­کنيم، علی ای حال اين بی­چاره رويانی خودش شهيدی همين، معروف شده الامام الشهيد الرويانی، اين امام شهيد به دست، عجيب است در آن زمان نوشتند بعد از اين ترورها حتی ائمه جمعه، و شخصيت­های علمی، زير قبايشان زره می­پوشيدند معلوم می­شود اين مسأله ضد گلوله تازه نيست، اين جليقه ضد گلوله سابقه­ای تاريخی دارد، دارد که زره را، درء را می­پوشيدند زير قبای شان، با قباء می­آمدند اما زره هم داشتند که مورد ترور قرار نگيرند، علی ای حال اين کتاب در حقيقت از زمان اخير مخصوصاً آقای بروجردی هم چاپش کردند نسخه اشعثيات چاپ شد اخيراً خب تغيير شد چاپ شد، انصافاً هم و من توضيحاتش در همان بحث نمی­دانم کی بود؟ بحث­های شب پنج شنبه بود؟ کی بود؟ توضيحاتش را دادم که اين در حقيقت همان کتاب سکونی است سر عدم نجاحش هم همين بود، چون کتاب سکونی را اصحاب خيلی­هايش را حذف کرده بودند، اين همان نسخه اصلی بود،

س: صحيح آن حذف

ج: ديگر حذفی­هايش را حذف کردند ديگر نسخه جديدی نيست، سر اين­که کتاب پيشرفت نکرد در قرن چهارم سرش اين بود که ديدند کتاب کتاب سکونی است حالا به هر حال حاجی نوری هم متوجه اين نکته شده که خيلی از روايات اشعثيات با کتاب سکونی يکی است بعد ايشان می­گويد احتمالاً ايشان قبول می­کند مال موسی ابن جعفر است، چون امام موسی ابن جعفر در سند هست، ايشان می­گويد امام صادق وقتی اين­ها را فرموده بودند هم سکونی آن­جا حاضر بود هم امام کاظم، امام کاظم هم آن­جا حاضر بود، لذا اين نسخه همان نسخه، به نظر من می­آيد شواهد موجوده که همان کتاب سکونی است، نه اسماعيل اهل کتاب بوده نه موسی، اين همان کتاب سکونی است بردند آن­جا نقل کردند، و چون دور از اوساط علمی بوده آن­جا جا افتاده، به هر حال فعلاً در دعائم الاسلام متون زيادی داريم که خيلی شبيه سکونی است و بعضي­هايش هم باز با اشعثيات نزديک­تر است، و متنی که الآن از سکونی داريم بعض جاهايش با اشعثيات تفاوتی دارد، اما آنی که از سکونی داريم، اولاً آنی که از سکونی داريم چون انتخاب بوده بين اعلام اختلاف است يعنی کلينی يک مقدارش را قبول کرده، صدوق يک مقدار ديگرش، شيخ طوسی يک مقدار ديگرش را، نسبت بين همه­شان عموم و خصوص من وجه است، گاهی پيش شيخ صدوق هست پيش آن دو نفر نيست، پيش کلينی هست، پيش آن دو نفر نيست، غرض يک نسبت عموم و خصوص من وجه دارد اين طور نيست، مشترک هم دارند، اما انفرادی هر کدام هم دارند آن وقت اشعثيات زياد انفراد دارد، اشعثيات ديگر خيلی اوضاعش به هم ريخته است، از اين جهت فوق العاده پخش و پلاست يعنی کاملاً به اصطلاح از حد خارج است اين هم راجع به کتاب اشعثيات پس ميراث ما در غرب هم چندان ميراث واضحی نيست بعد هم منقطع شد، اين ميراث منقطع شد اصلاً دعائم الاسلام خيلی دير مطرح شد و انصافاً هم متون دعائم الاسلام يک مقدارش احتمالاً نقل به معنی باشد، چون آن متون رواياتش با روايات ما يکی است، درش تغييراتی چون بحث ما الآن در نقد متن است، ما چون اين درختواره خيلی مؤثر است در شناخت حديث شيعه ليکن ما فعلاً از راه فقط متن نگاه می­کنيم اشعثيات متنش با سکونی ظاهراً يکی باشد اين هم راجع به اشعثيات، کتاب دعائم الاسلام هم نقل کرده البته دعائم الاسلام مصادری در اختيارش بوده که اصحاب ما در آن وقت در اختيارشان بوده قبول نداشتند، مثلاً همين کتاب قضايا و سنن و احکام ابورافع منسوب به ابورافع يا کس ديگر اين هم در اختيار دعائم الاسلام بوده و مثلاً کتاب مسائل علی ابن جعفر در اختيار ايشان بود اما آن نسخه­ای در اختيار ايشان بوده که اين طوری بوده، عن علی ابن جعفر عن اخيه موسی قال سئلت ابی، و لذا دعائم چون شش امامی است ازش نقل، به عنوان امام صادق گرفته، در روايات ما قال سئلت اخي، چون عرض کرديم مراد ما از متن اعم از به اصطلاح سند و متن، غرض يک نکاتی هست در کتاب دعائم و آن کتاب ديگرش رساله ايضاح که دارد، من شرح الاخبار نديدم که الآن راجع به او قضاوت بکنم، اما ايضاح را ديدم و دعائم را هم بايش تقريباً مأنوس بودم، اين دو کتاب از اين جهت ليکن بعدها اين ميراث امامی ما در مصر دنبال نشد، و حتی همين ميراث با مصادر اصلی تطبيق داده نشد، مثلاً خيلی­هايش مال حلبی است، خيلی­هايش مال حريز است بيايند بگويند آقا اين اصلش از يک کتاب شيعه است به نام، اين همين يک کتاب واحد ماند بين اسماعيليه الی يومنا هذا، نه کم نه زياد، نه يک کلمه کم نه يک کلمه، لذا اين در حد اين­که تا ميراث را تا آن­جا برساند سه صد و شصت و يک يا شصت و سه وفاتش است از اين جهت خوب است اما تأثيرگذار نيست، نه تأثر ايشان به ميراث­ها، بلی آقا؟

س: شرح الاقول بيشتر تاريخ نيست قاضی نعمان

ج: چرا، اما خب روايت دارد،

س: جلالی تصحيح کرده

ج: بلی چرا، خب ما به جهت متن حديث داريم کار می­کنيم کار به مضمونش نداريم رو حديث شناسی داريم کار می­کنيم فعلاً، ما الآن بحث را برديم هم داريم درختواره را می­گوييم، می­خواهيم در عين حال هم مسأله متن حديث را و شناخت متن يا سند، خلل­های که در اين­ها پيدا می­شود پس در ميراث مثل حسين ابن همدان خيلی ميراث زياد در اختيارش بوده اما مخلط است ايشان، تحف العقول وضعش واضح نيست برای ما اما انصافاً مرد ملای است نعمانی کتابش خيلی خوب است انصافاً خيلی زحمت کشيده، نکاتی در اين­جا هست که در جاهای ديگر نيامده، حتی در کتاب مرحوم شيخ هم نيامده، مخصوصاً ايشان قسمت­های زيادی را از ميراث ابن عقده برای ما نقل می­کند اين خودش يکی از نعمت­هاست الآن،

س: نعمانی نقل می­کند؟

ج: بلی نعمانی زياد در غيبت دارد، از احمد ابن محمد ابن سعيد زياد دارد و ما اصولاً ميراث­های ما از ابن عقده خيلی کم است، يکی از جاهايي که تقريباً بيش از بقيه در ميراث ما از ابن عقده را و الا در مقاتل الطالبيين زياد دارد آن، ابوالفرج اصفهانی که حالا گفتند زيدی بوده مثلاً آن زياد دارد،

س: ابن عقده زيدی بودنش مسلم است؟

ج: ظاهرش اين طور است مسلم است و اما کتاب مرحوم نعمانی ادامه پيدا نکرد يعنی متأسفانه در شام بعد همين جور بيا، يکی دوتا رجال تاريخی و مثل ابن ابی تيم، اين­ها را داريم که آن­ها هم هنوز خيلی شناخته شده نيست، به هر حالا شامات شهر معاويه بود، به هر حال کشور معاويه بود خيلی ميراث­های ما در آن­جا هست متفرقات است، اين ابوحاتم شامی هست صاحب الدرالنظيم هست، داريم نه اين­که نداريم،

س: ابی تيم کتاب­هايش نرسيده؟

ج: نرسيده نه، توسط همين لسان الميزان ازش نقل شده، اصلاً خودش را هم درست نمی­شناسيم،

س: يک کتاب شرح لامية العرب دارد آن­هم چاپ شده المنتخب فی شرح لامية العرب مال همين ابن ابی تيم است

ج: نديدم آن را نديدم نه من چون الآن اين­های که مربوط به حديث است،

س: حديث دارد،

ج: حالا نمی­دانم آن­جا اگر حديث نقل کرده بتوانيم نقادی حديثش را بکنيم چه سنداً چه متناً اين مجملی که الآن عرض کرديم ماند اين دو سه­تا مکتب اساسی، که يکی مکتب مدينه است، يکی مکتب بصره، مکتب کوفه، بغداد اول بغداد دوم و قم، اين­ها مکاتب اصلی اند ديگر، در حديث شيعه البته ريشه­ها بيشتر مال مکتب مدينه و بعد هم مکتب قم هم خصوصيتی دارد که بعد توضيح بدهم که ديگر حال من هم.